جلسه 19-645

**یک‌شنبه - 10/08/94**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

راجع به بحث دیروز نکته‌ای باقی مانده عرض کنم.

مرحوم صاحب شرائع در حج تمتع فرموده که اگر هدی این متمتع گم بشود و شخص دیگری پیدا کند و ذبح کند، مجزی نیست. و لکن چند صفحۀ بعد در هدی حج قران دارد که لو ضل فذبحه الواجد عن صاحبه اجزأ عنه؛ تفصیل داده بین هدی حج تمتع و هدی حج قران. وجه این تفصیل احتمالا این باشد که ایشان صحیحۀ محمد بن مسلم را مختص می‌‌داند به حج قران. صحیحۀ محمد بن مسلم این بود که اذا وجد الرجل هدیا ضالا فلیعرفه یوم النحر و الیوم الثانی و الثالث ثم یذبحه عن صاحبه عشیة الیوم الثالث. چرا این را مختص می‌‌داند به حج قران؟

وجهی که برایش ذکر می‌‌شود این است که مرحوم آقای داماد هم دارند که این روایت دارد که وجد هدیا ضالا، ظاهرش این است که شخص واجد وقتی که این مثلا شتر را که گم شده است پیدا کرد، علامتی در این شتر بود که معلوم می‌‌کرد این، هدی است. و الا شما از کجا فهمیدید که هدی ضال را پیدا کردید؟ شما ابل ضال را پیدا کردید؛ شتر ممکن است شتر برای سوار شدن بوده؛ ممکن است فروشندۀ این شتر، گم کرده شترش را قبل از فروختن آن. از کجا فهمیدید این، هدی است؟ برای این‌که بفهمدید این شتر که پیدا کردید هدی است، باید علامت داشته باشد، علامتش یا اشعار است یا تقلید است؛ اشعار و تقلید هم در حج قران است. در حج تمتع که اشعار و تقلید نیست؛ اگر هم مستحب باشد حتی در حج تمتع، اشعار و تقلید هدی، ولی متعارف قطعا نبوده. و این، قرینه می‌‌شود که روایت در مورد حج قران است.

وجه دیگری هم که به عنوان شاهد بر این‌که مورد روایت حج قران است ذکر می‌‌شود، این است که گفته می‌‌شود که فرض روایت در نقل تهذیب این است: سألته عن الهدی الواجب اذا اصابه کسر أ یبیعه صاحبه و یستعین بثمنه فی هدی آخر؟ قال: لایبیعه فان باعه فلیتصدق بثمنه و لیهد هدیا آخر و قال: اذا وجد الرجل هدیا ضالا فلیعرفه یوم النحر. گفته شده که این صدر کاملا نشان می‌‌دهد مورد، حج قران بوده. چرا؟ برای این که در حج تمتع انسان می‌‌تواند آن گوسفند یا آن شتر یا آن گاوی که خرید، تبدیل کند به یک قربانی دیگر. الزامی ندارد که همان را قربانی کند حتی در حال اختیار؛ فضلا از این که روایت فرض کرده که اصابه کسرٌ و فرموده: حق نداری او را بفروشی (لایبیعه). این معلوم می‌‌شود که حج قران است که با اشعار و تقلید متعین می‌‌شود هدی و دیگه تبدیلش جایز نیست. و چون این روایت موردش می‌‌شود حج قران، شاید به این خاطر صاحب شرائع در حج قران پذیرفت که لو ذبحه من وجده اجزأ عن صاحبه؛ ولی در مورد حج تمتع نپذیرفت؛ چون مقتضای قاعده عدم اجزاء است؛ چون این ذبح مستند به متمتع نیست لامباشرةً و لاتوکیلا. و لذا قاعدۀ اولیه اقتضاء می‌‌کند عدم اجزاء را.

 به نظر ما این مطلب ایراد دارد.

اولا: گیرم صحیحۀ محمد بن مسلم مختص به حج قران است، صحیحۀ منصور بن حازم که مطلق است. در آنجا دارد که فی رجل یضل هدیه فوجده رجل آخر فینحره؛ این‌که اصلا فرض نکرده که رجلٌ وجد هدیا ضالا. شخصی هدیش گم می‌‌شود شخص دیگری پیدایش می‌‌کند و نحرش می‌‌کند، خب این قطعا شامل هدی حج تمتع می‌‌شود.

[سؤال: ... جواب:] وجد که نگفت؛ یضل هدیه. فرق می‌‌کند اذا وجد الرجل هدیا ضالا این، ادعا می‌‌شود که ظاهرش این است که این آقایی که واجد این شتر هست ملتفت بود که واجد هدی ضال است و لذا امام فرمود: فلیعرفه یوم النحر و الیوم الثانی و الثالث. در صحیحۀ منصور دارد رجل یضل هدیه فوجده یعنی وجد آن ذات را. ظاهر این‌که می‌‌گویند: یک شخصی هدیش گم می‌‌شود، شخص دیگری او را پیدا می‌‌کند، خب این صدق می‌‌کند در حج تمتع؛ و لو آن شخصی که پیدا کرده شک می‌‌کند که آیا این، هدی است، یا شتر باربر است، شتر برای رکوب است یا شتر برای فروش است؟ صدق می‌‌کند. چون صاحبش این را به عنوان هدی خریده بود، صدق می‌‌کند یضل هدیه فوجده شخص آخر و لو آن واجد، شک دارد که آیا این شتر قربانی است یا شتر سواری است؟ ببینید فرض این است که در روایت اول امر هم نشد به نحر، فینحره؛ خود آن واجد نحر کرد آن را و لذا گفتند این روایت ندارد فینحره عن صاحبه، اینطور گفتند دیگه؛ فینحره. البته ما اطلاق این روایت را نپذیرفتیم ولی ادعا این بود مرحوم استاد فرمودند مرحوم داماد دارند که فینحره، ندارد فینحره عن صاحبه. حالا بر فرض هم عرض ما فینحره عن صاحبه باشد بالاخره به رجاء این که این، هدی باشد نحرش می‌‌کند، اما قرینه ندارد که احراز کرد واجد که این، هدی است. پس صحیحۀ منصور بن حازم مطلق است؛ شامل هدی حج تمتع می‌‌شود.

ثانیا: مگر علامت هدی منحصر به اشعار و تقلیدی است که در حج قران متعارف بوده؟ علی القاعدة و عادة یک علامتی می‌‌گذاشتند افراد برای این‌که شترشان یا گوسفند‌شان اشتباه نشود با بقیۀ شترها و بقیۀ گوسفندها؛ یک پارچه‌ای می‌‌بستند به دستش یا پایش یا گردنش.

[سؤال: ... جواب:] ببینید گاهی که گم می‌‌شود چطوری می‌‌شناسد؟ یک علامتی می‌‌گذارند دیگه. علامت که می‌‌گذارد که این، مال من است متعارف در شتر باربر یا شتر سواری یک صنف خاصی است از علامت؛ شتر برای فروش اصلا یک حظیره‌ای بوده آن‌ها را آنجا جمع می‌‌کردند همانجا بایع می‌‌فروخت به افراد. اما شتر قربانی عادة یک علامت شخصی دارد؛ حالا یک پارچه‌ای می‌‌بندد. ببینید شما دارید ادعا می‌‌کنید الرجل یجد هدیا ضالا اصلا بدون اشعار و تقلید هدی، متعارف نیست که این واجد الهدی بفهمد که این، هدی ضال است. چرا متعارف نیست؟ بالاخره از قرائن از این پارچه‌ای که دورش بسته، دور گردنش دور دستش، می‌‌فهمد آدم این شتری است که باربر نیست؛ شتر سواری نیست. شما می‌‌گویید: اصلا غیر از این نیست که الرجل یجد هدیا ضالا حتما با اشعار و تقلید می‌‌فهمیده واجد که این، هدی است؛ و اشعار و تقلید هم فقط در حج قران است. نه، نخ یا پارچه بستند دور گردن شتر یا دست و پایش بعد از خریدن، یعنی بعد از احرام در حج تمتع می‌‌آید یک شتری یا یک گوسفندی را می‌‌خرد، یک علامت یک پارچه ای دورش می‌‌بندد گم نشود، یک‌وقت باز نکند طناب را از کنار خیمه ناگهان برود گم بشود، اگر اطراف رفت بتواند پیدایش کند، بعد یک آقایی می‌‌بیند مطمئن می‌‌شود که این، هدی است دیگه. نمی‌شود انکار کرد اطلاق این روایت صحیحۀ محمد بن مسلم را نسبت به مواردی که با قرائن این واجد الهدی فهمید که این شتر گمشده برای هدی بوده.

ثالثا: در کجای روایت دارد که واجد این هدی احراز کرد که این، هدی است؟ یجد هدیا ضالا، واقع این شتر، هدی بوده.

[سؤال: ... جواب:] اشکال اول این بود که صحیحۀ منصور بن حازم اطلاق دارد. اشکال دوم این بود که صحیحۀ محمد بن مسلم هم منحصر نیست که واجد الهدی از طریق اشعار و تقلید در هدی قران مطمئن بشود که این، هدی است؛ از طریق‌های دیگر در حج تمتع و لو اشعار و تقلیدی که در حال احرام حج است نداشته؛‌ بعد از خریدن این شتر صاحبش پارچه‌ای بسته دور گردنش دور دست و پایش که شناخته بشود از بقیۀ شترها. از این طریق، واجد الهدی فهمید این، هدی برای قربانی است. اشکال سوم این است که اصلا کی می‌‌گوید این واجد الهدی احراز کرده که این، هدی است؟ اذا وجد الرجل هدیا ضالا.

[سؤال: ... جواب:] حکم واقعی است. اگر فی علم الله این هدی است و لو شما احراز نکنید صدق می‌‌کند وجدتَ هدیا ضالا و لو شما شک دارید که این، هدی است یا ابل للرکوب است، ابل للبیع است. واقعا شما وجدتَ هدیا ضالا. فوقش این می‌‌شود که شارع توسعۀ ظاهریه قائل شده که کسی که در منی شتری پیدا می‌‌کند که احتمال می‌‌دهد هدی باشد، فلیعرّفه. در عبارت اذا وجد الرجل هدیا ضالا نخوابیده که و علم انه هدیٌ. مثل این که می‌‌گویند: ‌اذا شرب الرجل ماء؛ یعنی و علم انه شرب الماء؟ اذا شرب الرجل ماء بگوییم و علم ان الماء شربه ماءٌ؟ اطلاق دارد. این فرمایش شما شبیه فرمایش بعضی از آقایان است که در باب تزوج بذات بعل گفتند این ظهورش این است که و می‌‌داند که هنگام ازدواج که این زن شوهر دارد؛ چون تزوج بذات بعل ظهور دارد در التفات این شخص به این عنوان و لذا می‌‌گویند: اذا تزوج بذات بعل اصلا انصراف دارد به فرض علم به این که این زنی که می‌‌گیرد شوهر دارد. خب این درست نیست. چطور آنجا انصافا مَن تزوج بذات بعل اطلاق دارد و لو این مرد نداند که این زن شوهر دارد ولی واقعا تزوّج بذات بعل. کسی که آبی پیدا کرد که ملک دیگری است و لو شما الان احراز نکنید این آب ملک دیگری است واقعا آبی پیدا کردید که فی علم الله ملک دیگری است و فرض هم این است که احتمال می‌‌دهید این معنا را. وجد یعنی التقط؛ التقط حیوانا که واقعا هدی است. و فرض هم این است که این ملتقط احتمال هدی بودنش را می‌‌دهد. حالا یکفی همان اشکال اول و دوم. اگر اشکال سوم را هم نپذیرید، انصافا اشکال اول و دوم تمام هست.

و المهم کما اعترف به السید الداماد این‌که اگر صحیحۀ محمد بن مسلم هم اطلاقش نسبت به حج تمتع اشکال پیدا کند، اطلاق صحیحۀ منصور که مشکل ندارد. پس وجهی ندارد این تفصیل صاحب شرائع.

و این نکته ای هم که مطرح شد صدر روایت در نقل تهذیب که داشت لایبیعه نباید این شتری را که پایش شکست مثلا بفروشد، این حکم در مورد هدی قران هست که در کتاب مرحوم آقای داماد هست، این بیان تمام نیست. کی می‌‌گوید در هدی حج تمتع بعد از فروش تبدیل جایز است اختیارا؟ کی می‌‌گوید؟ هذا اول الکلام. ما قبلا روایت خواندیم که می‌‌فرمود: اگر هدی گم بشود مکلف هدی دیگری را می‌‌خرد و آن را ذبح می‌‌کند، اگر هدی اول را پیدا کرد فلیذبح الاول؛ آن هدی اول را که پیدا کرد باید ذبح کند. اطلاق دارد. ببینید مطلب این است که شما می‌‌گویید: هدی حج تمتع اختیارا هم تبدیلش جایز است فکیف بما اذا انکسر. دیگر وجهی ندارد؛ روایت می‌‌گوید: لایبیعه فان باعه تصدق بثمنه و اشتری هدیا آخر نباید بفروشد مگر این‌که ناچار بشود؛ فان باعه ظاهرش این است که فان اضطر الی بیعه مثل این که دارد می‌‌میرد اگر تا به منی برسد و ذبح بشود طول می‌‌کشد و این باعث تلفش می‌‌شود خب اگر اینطوری است بفروش یا ذبحش کن دیگه قربانی نیست خارج از منی است. اما اگر می‌‌توانی نگه‌اش بداری در منی در روز عید نحرش بکنی یا ذبحش بکنی، روایت می‌‌گوید لایبیعه نباید بفروشیش. آن روایت هم که می‌‌گفت: ذبح الاول؛ اگر قربانی را تهیه کردی، اشتری هدیا فضلّ، ثم اشتری هدیا آخر فوجده فلیذبح الاول باید اولی را ذبح کند اطلاق دارد، شامل هدی حج تمتع هم می‌‌شود ما تسالمی نداریم که در هدی حج تمتع تبدیلش بعد از خریدن جایز است و لو اختیارا فکیف بما اذا کان مکسورا. ما همچون اجماعی نداریم. فوقش فقهاء متعرض این فرع نشدند؛ نه این‌که اجماع داریم بر جواز. اجماعی بر جواز تبدیل، ما نداریم. این راجع به این بحث.

مسأله 392: من لم یجد الهدی و تمکن من ثمه

راجع به این مسأله 392 بحث در این است: می‌‌فرماید: من لم یجد الهدی و تمکّن من ثمنه اودع ثمنه عند ثقة لیشتری به هدیا و یذبحه عنه الی آخر ذی‌الحجة فان مضی الشهر لایذبحه الا فی السنة القادمة. اگر کسی پول قربانی را دارد ولی قربانی پیدا نکند تسالم اصحاب هست غیر از صاحب سرائر و صاحب شرائع بر این‌که وظیفۀ این شخص این است که پول این قربانی را بگذارد نزد شخصی تا او برایش قربانی تهیه کند تا آخر ذی‌الحجة؛ اگر نشد، سال آینده.

تنها کسی که مخالفت کرده با این مسأله عرض کردیم صاحب سرائر است که قائل شده به وجوب صوم. صاحب شرائع هم می‌‌گوید: و هو اشبه. وقتی صاحب شرائع می‌‌گوید و هو اشبه مرادش این است که اشبه بالقواعد. چرا می‌‌گوید:‌ اشبه بالقواعد؟ چون می‌‌گوید: قرآن دارد که فمن لم یجد فصیام ثلاثة ایام فی الحج و سبعة اذا رجعتم. اگر کسی واجد هدی نبود روزه بگیرد بدل هدی. صدق می‌‌کند فمن لم‌یجد بر کسی که واجد ثمن هدی نیست ولی واجد هدی نیست.

و این مطلب، درست است؛ اگر ما باشیم و این آیه، مشکلی نیست؛ حق با صاحب سرائر و صاحب شرائع است. و لکن مشهور استدلال کردند به صحیحۀ حریز عن ابی‌عبدالله علیه السلام فی متمتع یجد الثمن و لایجد الغنم قال: یُخلف الثمن عند بعض اهل مکّة و یأمر من یشتری له و یذبح عنه و هو یجزی عنه فان مضی ذوالحجّة أخّر ذلک الی قابل من ذی‌الحجة.

این روایت ممکن است مورد عمل صاحب سرائر واقع نشده؛ بخاطر این‌که ایشان قائل به حجیت خبر واحد نیست.

و لکن به قول صاحب جواهر این خبر، خبر واحد غیر محفوف بقرائن نیست؛‌ خبر واحد محفوف به قرائن است. اعاظم و اعلام از اصحاب مثل شیخ مفید و شیخ طوسی، مثل شیخ صدوق و پدرش، مثل سید مرتضی، این‌ها عمل کردند به این حدیث. خب سید مرتضی هم قائل است به عدم حجیت خبر واحد ولی او عمل کرده به این حدیث؛ چون این حدیث خبر محفوف به قرائن می‌‌شود بعد از عمل اصحاب.

مگر بگوییم صاحب سرائر چون معتقد بود این‌ها مقلده هستند اکثر فقهاء تبعیت از چند تا بزرگ می‌‌کنند شیخ طوسی یک فتوی می‌‌دهد بقیه هم از ایشان تقلید می‌‌کنند، بگوییم علم پیدا نکرده است از عمل مشهور به صدور این حدیث.

حالا مهم نیست صاحب سرائر کارش توجیه بشود ولی کار مرحوم صاحب شرائع توجیه نمی‌شود. جناب صاحب شرائع! شما که به خبر عادل عمل می‌‌کنید؛ حتی در تقیید اطلاق کتاب. بله اگر بگوییم لایجوز تخصیص الکتاب بخبر الواحد، لایجوز تقیید الکتاب بخبر الواحد، مشکل می‌‌شود کار؛ ولی شما که این را نمی‌گویید. حداقل تقیید اطلاق کتاب را به خبر واحد قبول دارید. خب حمل می‌‌شود فمن لم یجد در آیه بر کسی که لم یجد ثمن الهدی. این‌که اشکال ندارد.

یک مطلبی هست در این روایت. و آن این است که حریز این روایت را بدون واسطه نقل کرده از امام صادق علیه السلام. کشّی نقل می‌‌کند از محمد بن مسعود عیاشی (صاحب تفسیر) از محمد بن عیسی بن عبید یقطینی از یونس بن عبد الرحمن انّ حریزا لم‌یسمع من ابی‌عبدالله علیه السلام الا حدیثا او حدیثین. بیش از یک یا دو حدیث از امام صادق نشنیده حریز. این معنایش این است که حدود دویست حدیث که حریز عن ابی‌عبدالله هست، مبتلا می‌‌شود به شبهۀ ارسال. ممکن است احتمال بدهیم صاحب شرائع به این خاطر شبهۀ ارسال کرده در این حدیث. در حالی که این درست نیست؛ برای این که صاحب شرائع در معتبر موارد متعددی ما پیدا کردیم اعتماد می‌‌کند به روایات حریز عن ابی‌عبدالله علیه السلام؛ این اشکال را مطرح نمی‌کند.

حالا این اشکال بحثش جای خودش شده. ما اجمالا می‌‌خواهیم عرض کنیم؛ چون در فقه ظاهرا ما این را مطرح نکردیم اجمالا اشاره می‌‌کنم. جواب از این اشکال به یکی از این سه نحو می‌‌تواند باشد. قبل از این‌که جواب بدهم از این اشکال ارسال و شبهۀ ارسال یک نکته‌ای عرض کنم:

مرحوم آقای خوئی در یک جا از معجم رجال الحدیث آمده گفته که این تعبیر عن محمد بن عیسی عن یونس بن عبدالرحمن این در کشّی نیست. در کشّی محمد بن عیسی نیست؛ یک تصحیفی رخ داده. ایشان می‌‌گوید: این، محمد بن نمیری کشّی هست؛ نمیری کشّی غالی هست. در حالی که در جای دیگر معجم رجال الحدیث اعتراف می‌‌کند به این‌که نه، قطعا این سند، صحیح است. این سند همین است که ما عرض کردیم: کشّی عن العیاشی عن محمد بن عیسی عن یونس بن عبدالرحمن. سند، سند صحیحی هست. مرحوم آقای خوئی اگر می‌‌خواهید آدرس دقیق بدهم خدمت‌تان چون این مطلب را ما اینجا نقل نکردیم خدمت‌تان عرض می‌‌کنم. حالا قبل از این‌که این اشکال آقای خوئی را مطرح کنم مطلبی را که نقل کردیم شروع کنیم بعد آن مطلب را عرض می‌‌کنم.

مرحوم آقای خوئی فرموده: اگر این مطلب از کشّی به سند صحیح هم صادر شده باشد ولی مطمئنا حرف غلطی است؛ معلوم البطلان است. چرا؟ برای این که ما دویست روایت داریم که حریز مستقیم از امام صادق علیه السلام نقل می‌‌کند و احتمال ندارد که همۀ این‌ها ارسال داشته باشد؛ پس یقینا نقل کشّی اشتباه است.

این مطلب آقای خوئی به نظر ما ناتمام است. چرا؟ برای این که از کجا شما می‌‌گویید که کلام کشّی اشتباه است؟ مگر نمی‌شود که حریز واسطه‌ها را حذف کند. دویست مورد می‌‌گویید گفته حریز عن ابی‌عبدالله علیه السلام ولی از وسائط شنیده مثل دأب بعضی از افراد که حذف واسطه می‌‌کنند و بدون واسطه مطلبی را نقل می‌‌کنند.

[سؤال: ... جواب:] گفتند دیگه. همین یونس بن عبدالرحمن گفته.

سند این است: محمد بن مسعود العیاشي قال: حدثني محمد بن نُصَیر قال: حدثني محمد بن عیسی عن یونس قال: لم‌یسمع حریز عن ابی‌عبدالله الا حدیثا او حدیثین.

اشکال اول آقای خوئی را هم بگوییم. آقای خوئی در یک جا گفته: این محمد بن نصیر، محمد بن نصیر غالی است که ملعون هست و اعتبار ندارد؛ قد کفر و ألحد. حرفش اعتبار ندارد. ولی در جای دیگر پذیرفته که این، محمد بن نصیر کشّی است. محمد بن نصیر کسی است که محمد بن مسعود عیاشی از او زیاد نقل می‌‌کند. معنا ندارد که محمد بن مسعود عیاشی بیاید از نمیری کافر ملحد نقل حدیث بکند. و لذا خود آقای خوئی پذیرفته در معجم رجال الحدیث جلد 17 صفحۀ 299 پذیرفته که این محمد بن نصیر، محمد بن نصیر نمیری ملعون نیست؛ محمد بن نصیر کشی است. و لذا اشکالی که مطرح کرد آقای خوئی این است که می‌‌گوید: این کلام، معلوم البطلان است. ما جواب‌مان این است که چرا معلوم البطلان است؟ دویست مورد می‌‌گویید حریز گفت عن ابی‌عبدالله؛ مگر نمی‌شود آدم واسطه را حذف کند؟ خیلی متعارف است که افراد واسطه را حذف می‌‌کند. مستقیم نقل می‌‌کند از مرجع تقلید؛ آیة الله فلان اینطور گفتند با این‌که ما می‌‌دانیم اصلا این آقا ملاقاتی ندارد با آن آیة الله شاید هم آن آیة الله زمانش را درک نکرده ولی بدون ذکر واسطه نقل می‌‌کند. این‌که نمی‌شود معلوم البطلان است شهادت کشی.

فقط می‌‌ماند حدود بیست و چند روایت که ان‌شاءالله جزوه که به شما دادند مراجعه کنید در آنجا حریز می‌‌گوید: حدثني ابوعبدالله، قلت لابی‌عبدالله. بیست و چند مورد این‌طوری است. پس با این بیست و چند مورد اگر بشود آدم ادعا بکند که قطع به بطلان کلام کشّی هست، حرفی نیست. اما می‌‌شود ادعا کرد که با این بیست و چند مورد قطع به بطلان کلام کشی هست؟ شاید هم این بیست و چند مورد هم تعلیق سند بوده؛ یعنی در کتاب حریز، حریز قبلش گفته: عن زرارة عن ابی‌عبدالله، حدیث بعد را می‌‌گوید: قلت له، سألته، حدثنی؛ این‌هایی که نقل از کتاب حریز کردند فکر کردند که حریز دارد می‌‌گوید قلت له؛ با این‌که این ممکن است تعلیق سند باشد یعنی همان قبلش گفت زرارة عن ابی‌عبدالله بعدش گفت: قلت له، این قلت له یعنی زراره گفته قلت له، قلت لابی عبدالله. اشتباه کردند فکر کردند خود حریز دارد می‌‌گوید قلت له، حدثنی سألت اباعبدالله. اگر این احتمال را بدهیم که همین بیست و چند موردی که در کتب روائیه می‌‌گویند:‌ حریز گفت قلت لابی‌عبدالله، حریز گفت‌: سألت اباعبدالله، این‌ها از باب تعلیق سند بوده در کتاب حریز و این روات اشتباه کردند؛ نفهمیدند که این تعلیق سند است؛ فکر کردند که این کلام خود حریز است که می‌‌گوید:‌ قلت لابی‌عبدالله؛‌ با این‌که این تعلیق شده بر سند قبلی که در سند قبلی زرارده بوده مثلا. اگر این احتمال را بدهیم چطور ما قطع به بطلان کلام کشی پیدا کنیم؟

تامل بفرمایید در این اشکال تا فردا.